

## غزل شماره ۲۴۰

ابر آذاری برآمد بادِ نوروزی وزید  
وجهی می خواهم و مُطرب، که می گوید رسید؟

شاهدان در جلوه و من شرمسارِ کسه ام  
بارِ عشق و مُفلسی صعب است، می بید کشید

قحطِ جود است آبروی خود نمی بید فروخت  
باده و گل از بهای خرّقه می بید خرید

گویا خواهد کشود از دولتتم کاری که دوش  
من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید

بابی و صد هزاران خنده آمد گل به باغ  
از کریمی گویا در گوشه ای بویی شنید

دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک  
جامه ای در یکنامی نیز می بلید دید

این لطایف کز لب لعل تو من کفتم، که گفت؟  
وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم، که دید؟

عدلِ سلطانِ گر نپرسد حالِ مظلومانِ عشق  
کوشه کیرانِ رازِ آسایشِ طمع باید بُرید

تیر عاشق کُش ندانم بردلِ حافظ که زد  
این قدر دانم که از شعر ترش خون می چکد

## تفسیر فال

از فقر و نداری خود شرمنده نباش، زیرا این وضعیت به هیچ وجه نشان‌دهنده ارزش تو نیست. خوبی و نیکی تو، سرمایه‌ی اصلی دولت تو محسوب می‌شود و در واقع درون تو نهفته است. ابرهای نعمت و رحمت الهی به سمت تو در حال حرکت‌اند و یقیناً روزی خواهد رسید که از این تنگناها رهایی یابی و زندگی‌ات دستخوش تغییرات مثبت شود. وقتی که بر مشکلات غلبه کنی، کارت نیز به طرز چشمگیری بالا می‌گیرد و موفقیت‌های

بزرگی را تجربه خواهی کرد. از چیزی نترس، زیرا کسی که راستی را انتخاب کرده و بر مسیر درست گام برمی‌دارد، ترس را به دل راه نمی‌دهد؛ چراکه او یقین دارد که خداوند همواره حامی اوست. خداوند عادل است و روزی‌رسانی بی‌نظیر محسوب می‌شود. بنابراین بدان که او هرگز تو را فراموش نکرده است؛ بلکه با لطف و کرم خود همواره در کنار تو خواهد بود تا بر سختی‌ها فائق آبی و به سمت آمال بلندت پیشروی کنی.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)